

مگر ما کارگران چه می‌خواستیم !!!

(تهران- پارک لاله ۱۱/۲/۱۳۸۸)

پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۸

نوشته یک شاهد عینی از مراسم

یازده اردیبهشت روز گرامیداشت اول ماه مه چه سان گذشت . در پارک لاله میدان آب نما، نمایش آبروی رفته اطلاعاتی ها و لباس شخصی ها در پیش چشم مردم هاج و واج مانده در پارک لاله ، که با دهان باز و چهره های متعجب شاهد نمایش آدمهای لندهور و بی قواره ای در کسوت مامورین اطلاعاتی و در پناه نیروهای انتظامی با پوشش دفاع از به اصطلاح امنیت نظم و حافظان جان مال مردم.

قرار در ساعت ۵ بعد از ظهر روز جمعه در میدان آب نما پارک لاله بود به زعم برگزاری جشن و گرامی داشت روز جهانی کارگر.

چه مراسمی و چه ابهتی که عده ای از کارگران و فعالین کارگری درمقابل چشم مامورین به اصطلاح حافظ نظم و امنیت بمنزله رژه ای از نمایش قدرت و صلابت که در طبق اخلاص در پارک لاله تقدیم همان مردم حاضر در آن، نموده و الحق که مردم نیز جواب خوبی دادند . واقعا" که دست مریزاد .

نزدیک ساعت مقرر چندین ماشین گشت با آرم و اسامی رنگارنگ و بعنوان مانور، دور میدان به راه افتاده و زنگ سرکوب خواسته های برحق کارگران را با این قبیل مانورها بصدا درآوردند.

در ابتدا هیات برگزار کننده، بچه ها را به یک گوشه میدان، نزدیک آب نما دعوت نمودند تا مراسم آغاز نمایند. به مجرد نزدیک شدن تعداد اولیه بچه ها به همدیگر ماموران لباس شخصی و اطلاعاتی که با هیکلهای نتراشیده و نخراشیده در آنجا پرسه می زدند به سوی بچه ها حمله ور شدند. رعب و وحشت آنها برای چه بوده است. برای اینکه جماعت کارگر جمع می شدند که بگویند که ما مزد واقعی می خواهیم، نه مزد اسمی !! که کفاف لنگه کفش را هم نمی دهد. و نگوییم که اگر یک وقت ما را اذیت و آزار کردید (یعنی از کار اخراج و یا حقوق مان را ندادید) حق اعتصاب و حق اعتراض داشته باشیم! و بخاطر اینکه نگوییم، ما نظام برده داری نمی خواهیم . شما می خواهید با گرفتن امضاء پای یک ورقه سفید . بدون حق استخدام و حق بیمه و حق عیال و حتی حق پاداش عیدی سالیانه . ما با دست خودمان پای ورقه مزدوری (خود را) را امضاء نماییم .

یعنی پای ورقه مرگ تدریجی خود و عیال خویش را امضاء نمایم . تف بر آن انصاف و مروت تان . از جان ما چه میخواهید. چرا اینگونه مثل خوک زخم خورده به جان ما افتاده اید. اگر ما نباشیم کثافت تمام زندگی و محیط زیست شما را فرا میگیرد. ما اگر نباشیم سنگی بر روی سنگ بند نمی شود. هیچ ابنیه و آثاری به جا نمی ماند که به آن فخر بفروشید و به ما تشر هم بزنید.

کارگر کار نکرد برزگر بنز نداشت. هیچ کس آواز نخواند هیچکس آواز نخواند.

القصه درست ساعت پنج و نیم عصر درگیری و بگیر و به بند و بزن بزن شروع شد. جماعت یاغی همراه با نعره های گوش خراش افتادند بجان بچه ها و مردم. عده ای پراکنده می شدند. اما بیشترشان ماندند. به اولین نفرات که

رسیدند: " این را بگیر". در اول کتک مفصل. بیچاره هر کس که دستگیر میشد هاج و واج بی اطلاع از این همه خشم و سببیت. آخر مگر چه شده. ما آمدیم که روز کارگزارا جشن بگیریم و خواستها و مطالبات خود را مطرح نماییم. لابد این از گناهان کبیره است؟! عده ای از مردم: " ما آمدیم در پارک بگردیم و تمدد اعصاب و روحیه بکنیم، این است سزای خطای نابخشودنی ما! همین زمان تلویزیون نصب شده در اطراف میدان را که داشت مسابقه فوتبال را نمایش میداد، به عمد خاموش نمودند. فضای بسیار بدی ایجاد کرده بودند.

چندین نفر را اگر نگویم به قصد کشت، آنقدر هست که بگویم، تا میخورند زدند. پدر سوخته ها مگر چه اتفاقی افتاد؟ که این چنین وحشیانه به جان ما افتادید؟ حالیشان نبود. هراز چند گاهی همراه با کتک و فحش های رکیک و آنچنانی جلوی چشم زن و بچه مردم مرتکب چنین اعمال ناشایست می شدند.

یکی را گرفته بودند. جوانی بود بلند بالا با پیراهن تی شرت سیاه و شلوار مشکی. نمی دانم این جوان که بسیار هم تنومند و بلند بالا بود چه کرده بود.

آنقدر زدند که اشک در چشمان آدم حلقه می زد. خدا پدر ان مزدوران انگلیسی را بیامرزد که آن جوان عراقی را داشتند با پاشنه ی تفنگ و لگد می زدند که صد بار هم تلویزیون نشان می داد. آنها باید می آمدند و از این ها آموزش می دیدند که زدن یعنی چه و روی دستشان آب می ریختند. بدون اغراق ۵ تا ۶ دقیقه چندین بار تا حد بیهوش شدن این جوان بیگناه را زدند حتی زیر لگدهای این ها پیچ می خورد و کم کم از حال رفت در آن بین گاهی صدای نعره یکی از مهاجمان شنیده میشد. که بزنی. با لگد بزنی و این " با لگد بزنی" را چند بار و با تاکید می گفتند. دستشان درد نکند موقع انتخابات که می شود دائم در بوق و کرنا ی تلویزیون میدمند که ملت ما، ملت حق شناسی هستند. حالا گویا این همان ملت نیست یا اینکه اجنبی و عراقی است که این چنان می کوبند. روی شمرو این زیاد سفید کرده اند.

عده ای از مردم در همین میدان در نزدیکی همین درگیری دادو جیغ می کشیدند و چند تایی گریه می کردند. یک خانمی که سن بالا هم بود و خطاب به یک مامور نیروی انتظامی که آنجا بود (چون هر جا بعنوان مترسک چند تا نیروی انتظامی با لباس فرم بودند) رو کرد به طرف آن مامور با داد و همراه با بغض در گلوکه مگرتو نیروی انتظامی و مامور جان و مال مردم نیستی؟ چرا بچه های مردم را اینجوری می زنی و وقتی که داشت دور میشد با صدای کمی پایینتر: احمق های بی شرف، وجدان ندارید !) معرکه ای تماشایی بود. یک جوانی را آنطرف تر در حالی که پیراهنش را از تنش در آورده بودند، لخت و فقط با یک شلوار داشتند کشان کشان می بردند و یکی از لباس شخصی ها خطاب به پهلو دستی اش می گفت که دیگر اسپری نزن کمی آنطرف تر، مردی را که تقریباً مسن بود یکی از این ساواکی ها گرفت از پشت مشتی محکم به او زد و پیراهنش را گرفت و چسبید و گفت فلانی تو هستی؟ بیا ببینم (اسمش را گفت متوجه نشدم) معلوم بود که او را می شناسند. این منظره را از نزدیک دیدم او را همراه پسرش که جوان بود و بزرگ به داخل یکی از این ون های صاحب مرده بردند. آن مرد اعتراض می کرد که با من چکار دارید. کمرم درد می کند. با پسرم چکار دارید. که آنها آنقدر یا لگد و مشت او را کوبیدند که نگو و نپرس و بیشتر با لگد و وحشیانه تا آخر یکی از آنها گفت حالا دیگر بس است.

چند تا چند تا دستگیر می کردند و داخل این ماشینهای صدای انسان خفه کن می انداختند و می بردند. معلوم نبود کجا. مردم پراکنده و گاهی با نهایت خشم اعتراض می کردند. عده زیادی گریه می کردند و فحش و ناسزا نثارشان می

کردند . البته آنها دور تر بودند. همین موقع مثل اینکه آسمان هم براین همه بی رحمی و شقاوت خواست گریه کند. یکباره باد شدیدی همراه با گردو غبار بسیار و متعاقب آن باران های تند و سریع شروع به وزیدن و باریدن گرفت. یکباره پارکی که تا لحظاتی قبل درشادی و شور بود، تبدیل به قبرستان و سکوت مرگباری حاکم شد. توگویی اینها، این انگل های آدم نما اصولاً از یک کشور دیگری وارد پارک لاله شده بودند. ظاهراً آراسته، کت و شلوار و قد قامت بلند و کشیده و ظاهری به شکل آدم . اما به یکباره به حیوان تبدیل شدند. نعره می کشیدند . آدم ها را می زدند تو گویی بجان سگ افتادند.

آخر مگر این تعداد آدم از جان این وحشی هایی که هجوم آورده بودند، چه می خواستند. از اینها ارث پدر طلب کرده بودند. مال و منالشان را بغارت برده بودند. آری، بله چنین بود چون گفته بودند بالای چشم انگل های سرمایه ابرو است. و اینها چون خادمان سرمایه اند به گوشه ی قبایشان برخورده است و دارند انتقام می گیرند که مبادا آنها که از سر ترحم تکه نانی برای این کاسه لیسانی می اندازند؛ آن تکه نانی را از اینها دریغ نمایند. بخاطر همین مقدار منافع حتی حاضرند جان هم نوعان خود را، آنهم چه کسانی را. کارگران و طرفدارانشان را که هم از مظلومان جامعه اند، بگیرند) و از هیچ کاسه لیزی برای اربابان خود دریغ نمی ورزند. دریغ و اسف بر همت و غیرت ضد مردمی و ضد کارگری شما باد.

نوشته یک شاهد عینی از مراسم

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

www.komitteyehamahangi.com

komite.hamahangi@gmail.com